

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بخش چهارم از بخش‌های چهارگانه کتاب نکاح مرحوم محقق، بیان عیوبی است که مرد نسبت به زن و زن نسبت به مرد حق فسخ دارند. قسمت اول به عیوب مختص مرد پرداختند که مسئله جنون، مسئله خصاء، مسئله عَنَن، مسئله محبوب و مقطوع بودن، اینها عیوبی است که زن در اثر این عیوب می‌تواند فسخ کند.^۱

در جریان «عنن» فرمودند یک بیماری است که مانع آمیزش است.^۲ در لغت همان‌طوری که بعضی از آقایان هم فحص کردند، دو قید ذکر شده: یکی اینکه مانع آمیزش باشد، یکی اینکه بی‌رغبت باشد.^۳ در تعبیرات فقهی، همان مانع آمیزش بودن را عنن دانستند.^۴ روایات هم مانع آمیزش بودن را و هم بی‌رغبتی را عنن دانستند.^۵ آنچه که در کلمات لغویین آمده است، ظاهراً این کلمه «واو» به معنای «او» است؛ یعنی تقسیم است. عنن دو قسم است: یا مانع آمیزش است یا مانع رغبت. این کلمه «واو» در وسط مثل اینکه بگوییم کلمه اسم و فعل؛ یعنی یا اسم یا فعل، نه اینکه هم اسم باشد و هم فعل! مقسم می‌تواند این اقسام را بپذیرد، ولی این اقسام با هم جمع نمی‌شوند. اینکه در تعبیرات لغوی آمده که عنن آن است که مانع آمیزش باشد و مانع رغبت؛ یعنی دو قسم است یک قسم آن مانع

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۲.

۲. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۳.

۳. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۸۳؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۴۳۳.

۴. ریاض المسائل (ط - الحدیثة)، ج ۱۱، ص ۴۴۸.

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۱، باب چهارده، ص ۲۲۹.

آمیزش است و یک قسم آن مانع رغبت. اینکه مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله علیه) فرمودند أخذ قید بی رغبتی در او «واضح الضعف» است،^۱ فرمایش ایشان ناظر به این است که این «واو» را اگر کسی جمع بداند که بگوید عنن آن است که شخص هم مانع طبّی داشته باشد، مانع آمیزش داشته باشد، یک؛ و هم مانع روانی داشته باشد بی رغبت باشد، دو؛ بله اگر کسی چنین حرفی بزند، فرمایش صاحب جواهر این است که «واضح الضعف» است. اما ظاهراً آنکه در لغت است به معنای «او» است نه «واو» و روایات هم که به طور روشن این دو قسم را بیان کرده است: یک قسم از عنن آن مانع طبّی است که مانع آمیزش است و یک قسم مانع روانی است. روایاتی هم که بحث شد دوباره که شما فحص بکنید می بینید که همین دو قسم از آنها در می آید که دوباره باید این روایات را از این منظر بخوانیم.

مطلب دوم آن است که جریان آمیزش نسبت به مرد، گذشته از اینکه حق اوست، حکم تکلیفی است «أربعة أشهر»؛ در هر «أربعة أشهر»ی واجب است که آمیزش کند. نسبت به زن، این حق وضعی است؛ زن حق دارد که در طی «أربعة أشهر» مطالبه کند. این به آن معنا نیست که اگر مرد نتوانست در «أربعة أشهر» آمیزش کند، زن فوراً بتواند فسخ کند. بعضی از حقوق فسخ آورند و بعضی از حقوق باعث صبر و انتظارند. در اینکه حق مسلم زن این است که در هر چهار ماه آمیزش ببیند، این حق اوست، می تواند از حق خودش صرف نظر کند یا نکند و «عند تعدّد زوجات» هم حق قسم دارد، حق مقاسمه دارد که فعلاً از بحث کنونی ما بیرون است. اگر مرد در اثر عنن نتوانست به این حق وضعی زن پاسخ بدهد، آیا باعث حق فسخ زن می شود یا جریان عنن تعبداً خارج شد؟ اگر کسی بیمار شد، جانباز شد، یا علل و عوامل دیگری مانع آمیزش شد، این زن حق فسخ دارد؛ یا نه، اگر بیمار شد از سنخ «وَوَ»

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۲۴.

إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ^۱ است که بعضی از نصوص به آن اشاره کردند؟ مگر حق مسلم طلبکار این نیست که دین خود را بگیرد؟! حالا اگر بدهکار نتوانست بدهد او چکار می‌کند؟ او دستبند می‌زند و به زندان می‌برد «کما هو اليوم»، یا امام مسلمین می‌پردازد «کما فی النصوص»^۲ یا «لا هذا و لا ذاک»؟ قبلاً هم به عرضتان رسید که دین علمی نیست؛ لذا ما کتابی به نام «کتاب دین» در «فقه» نداریم؛ هر کسی مال کسی را تلف کرده مدیون است، این حساب و کتابی ندارد، «من اتلف مال الغير فهو له ضامن»^۳ «بکذا، بکذا، بکذا»؛ اما آنکه علمی یعنی علمی! است عقد دارد ایجاب دارد، قبول دارد، حساب و کتابی دارد قرض است و مسئله دین را در «کتاب قرض» طرح می‌کنند. در «کتاب قرض» آمده است که اگر کسی بدهکار بود نتوانست بدهد، «فعلى امام المسلمين أن يؤدى دينه»، نه اینکه زندان ببری و دستبند بزنی! این جزء دستورهای دین در «کتاب قرض» منصوص و مفتی به است. حالا اگر کسی حق دیگری را نتوانست ادا کند، این زن فسخ کند یا از سنخ ﴿إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ﴾ است؟ در روایات ما به این دومی اشاره کرده که اگر مردی نتوانست حق آمیزش زن را تأدیه کند، این زن مبتلا شده است به یک بیماری در مرد، صبر کند؛ نظیر ﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ﴾. بنابراین مسئله «فسخ» یک کار آسانی نیست؛ «اصالة الزوم» در نکاح که لزوم حکمی است و نه لزوم حقی، خیلی محکم است، نمی‌شود فوری بهم زد.

اولاً باید به جناب صاحب جواهر عرض کرد که این طوری که شما تئدروی کردید و گفتید «واضح الضعف»، باید تحلیل می‌کردید که اگر منظور آن است که گذشته از عدم تمکّن از آمیزش، قید دیگری هم شرط است؟ بله، این

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۰.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۱۲.

۳. فقه القرآن، ج ۲، ص ۷۴.

حق با شماست؛ اما همه آنها این طور نگفتند و همه روایات هم این طور نیست. این «واو» واو تقسیم است، نه واو جمع. عنن دو قسم است: یک قسم آن این است که شخص در اثر بیماری قادر بر آمیزش نباشد؛ قسم دوم آن است که شخص در اثر مشکل روانی راغب به آمیزش نباشد. هر دو را روایات گفتند. بنابراین این چنین نیست که صاف بگویید: «و هو واضح الضعف»!

پس بر مرد حکم تکلیفی هست و زن حق وضعی دارد، اما این حق از سنخ حقی که در مسئله جنون هست، در مسئله خصاء هست، نیست؛ یک حقی است که در خود روایات هم به آن اشاره کردند که اگر مرد به بیماری مشکلی پیدا کرد، زن مبتلا شد باید صبر کند؛ نظیر «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ»^۱. اگر به عسر و حرج می افتد، به محکمه مراجعه می کند و محکمه حکم شرع می کند. نعم! اگر دلیل فسخ «لا ضرر»^۱ بود نه این نصوص، بله او می تواند.

قبلاً هم ملاحظه فرمودید که «لا ضرر» خیار ثابت نمی کند، لسان «لا ضرر» نفی حکم لزومی است نه اثبات یک حق یا حکم؛ در بحث خیارات بیع هم همین طور بود. یک وقت است که خیار منصوص است؛ مانند خیار مجلس، خیار عیب، خیار تأخیر، حق جعل شده است. یک وقتی نظیر خیار غبن و مانند آن که سند آن همین «لا ضرر» است، «لا ضرر» حق جعل نمی کند، آن حکم لزومی را برمی دارد و وقتی لزوم را برداشت می شود خیار؛ لذا خیاری که با «لا ضرر» ثابت شد به ورثه ارث نمی رسد، چون حقی نبود.

بنابراین در جریان خیار فسخ زن اگر دلیل، این نصوص باشد نصوص می گوید به اینکه او مبتلا شد باید صبر کند، اگر «لا ضرر» باشد حق فسخ دارد؛ اما «عند تعارض بین لا ضرر و نصوص» نصوص مقدم است. این

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۲۹۴.

نصوص می‌گوید که این زن باید صبر بکند؛ نظیر ﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ و اگر به عسر و حرج رسید، دلیل حاکم مرجع خواهد بود که به محکمه مراجعه می‌کند، محکمه داوری می‌کند. این سه چهار امر در طول یکدیگرند.

حالا عبارت مرحوم محقق روشن بشود، مجدداً این روایات باب چهار باید بازبینی شود. فرمایش ایشان در شرایع این است که «و العنن مرض يضعف معه القوة عن نشر العضو بحيث يعجز عن الإيلاج»، این «العنن ما هو». اما حکم عنن؛ فرمود: «و يفسخ به»؛ زن حق فسخ دارد. اگر این عنن قبل بود حکم آن همین است، اگر عنن «بعد العقد» و قبل از آمیزش حاصل شد باز هم همین حکم را دارد: «و إن تجدد بعد العقد»، «لكن بشرط أن لا يطأها زوجته و لا غيرها»؛ اصلاً او نتواند آمیزش کند نه با همسرش و نه با دیگری؛ اگر با دیگری بتواند و با همسرش نتواند، معلوم می‌شود که مسئله تأخیز یعنی تأخیز! که «أُخِّذَ بالسحر و نحوه» که روایات آن خوانده شد، او گرفتار داخلی است. او نه مشکل روانی دارد و نه مشکل بدنی دارد، او مشکل درمان جادویی دارد. این «تأخیز» همان کاری است که ﴿يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ﴾^۱ هست؛ البته ﴿وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۲ هست، کاری است محرم، اما به هر حال این کار را می‌کنند: ﴿يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ﴾. فرمود به اینکه «لكن بشرط أن لا يطأها زوجته و لا غيرها»، «فلو وطئها و لو مرة ثم عُنَّ» عنین شد، «أو أمكنه وطء غيرها مع عننه عنها لم يثبت لها الخيار على الأظهر»، چرا؟ چون خيار حق است، یک؛ تعبد محض است، دو؛ اگر دلیل آن «لا ضرر» بود می‌توانست فسخ کند، سه؛ اگر دلیل آن نصوص خاصه باشد نمی‌تواند صبر کند، چهار؛ با تعارض این دلیلی،

۱. سوره بقره، آیه ۱۰۲.

۲. سوره بقره، آیه ۱۰۲.

نصوص خاصه بر «لا ضرر» مقدم است، پنج؛ چون در نصوص دارد که و مبتلا شد باید صبر کند و اگر حرجی شد آن گاه طبق ادله عامه به محکمه مراجعه می کند و حاکم شرع درمان می کند.

اما نصوص مسئله که باید بازنگری بشود این است؛ ببینید آن جریانی که در لغت است به عنوان قسمی از عنن هست، نه قید عنن در همه جا! باب چهارده از ابواب «عیوب»، وسائل، جلد ۲۱، صفحه ۲۲۹، این چندتا روایت را که باز مراجعه بفرمایید، عصاره اش همین در می آید.

روایت اول - که یادآوری سند آن لازم نیست - مرحوم کلینی^۱ نقل کرده است؛ از «أَبِي بَصِيرٍ يَعْنِي الْمُرَادِيَّ»، می گوید: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ امْرَأَةٍ ابْتُلِيَ زَوْجُهَا»، ابتلای او هم به این است که توان آمیزش ندارد: «فَلَا يَقْدِرُ عَلَى جَمَاعٍ». سخن از عنن نیست، او نمی تواند آمیزش کند، مبتلا هم شده است؛ حالا به دلیل تصادف است، به دلیل عنن است، به دلیل علل و عوامل ناشناخته دیگر است؟ اینکه اطلاق دارد. «قَالَ نَعَمْ إِنْ شَاءَتْ» می تواند. «إِنْ مَسَكَانَ» همین روایتی که نقل کرد دارد: «وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى» حضرت فرمود: «يُنْتَظَرُ سَنَةً»؛ نظیر «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ»، تا یکسال باید صبر کند؛ حالا اگر تراحم حقوق شد و دشواری برای این زن پیدا شد و نخواست صبر بکند، بله آن وقت مسئله فسخ است. «يُنْتَظَرُ سَنَةً»، یا این شخص «يُنْتَظَرُ سَنَةً فَإِنْ أَتَاهَا» یعنی آمیزش کرد، «وَأِلَّا فَارَقْتَهُ». البته واجب نیست و نظیر ارتداد نیست که انفساخ قهری باشد و مانند آن. «فَإِنْ أَحَبَّتْ أَنْ تُقِيمَ مَعَهُ فَلْتَقِمِ»^۲؛ اگر خواست با او اقامه کند و به سر ببرد، می تواند.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۱۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲۹.

روایت دوم این باب که مرحوم کلینی^۱ «عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ عَبَّادِ الضَّبِّيِّ» که مجهول است و ناشناخته است و توثیق نشده، «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فِي الْعَيْنِ إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ عَيْنٌ»؛ صرف ادعا نباشد، عنن ثابت شده باشد. «إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ عَيْنٌ» که «لَا يَأْتِي النَّسَاءَ» به نحو ملکه است، «فُرَّقَ بَيْنَهُمَا». ولی «وَإِذَا وَقَعَ عَلَيْهَا وَقَعَهُ وَاحِدَةً» معلوم می‌شود عنن ندارد، عتین نیست، یک علل و عوامل دیگری پیش آمده است. «وَالرَّجُلُ لَا يُرَدُّ مِنْ عَيْبٍ»^۲ که هم «لَا يُرَدُّ» و هم «لَا يُرَدُّ» بحث آن گذشت، هر دو را مرحوم صاحب وسائل به عنوان «أَقُولُ» تفسیر کرد که بحث آن گذشت.^۳

روایت سوم این باب که مرحوم کلینی^۴ «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» نقل شد این است که «أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ أَخَذَ عَنْ امْرَأَتِهِ»، اصلاً سخن از عنن نیست، بلکه مشکل روانی است؛ حالا یا براساس تأخیز سحری است که مرحوم مجلسی^۵ و مرحوم فیض^۶ و مانند آنها مطرح کردند یا گرفته شد و بازداشت شد از زنش، او مشکل بدنی ندارد، مشکل روانی دارد. «عَنْ رَجُلٍ أَخَذَ عَنْ امْرَأَتِهِ فَلَا يَقْدِرُ عَلَى إِثْبَانِهَا فَقَالَ إِذَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَى إِثْبَانِهَا مِنْ النَّسَاءِ»، او «فَلَا يُمَسِّكُهَا»؛ یعنی حق ندارد مجبور کند که این زن در خانه‌اش بماند، «إِلَّا بِرِضَاهَا بِذَلِكَ وَإِنْ كَانَ يَقْدِرُ عَلَى غَيْرِهَا فَلَا بَأْسَ بِإِمْسَاكِهَا»^۷؛ او هنوز معلوم می‌شود گرفتار یک عامل روانی است، تأخیز شد به سحر و

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۱۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۰.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۱۱.

۵. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۰، ص ۱۶۲.

۶. الوافی، ج ۲۲، ص ۵۷۳.

۷. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۰.

مانند سحر. این روایت سوم که معتبر هم هست، هیچ نامی از عنن در آن نیست و این مشکل بی‌ربطی است نه مشکل ضعف بدنی و جسمی؛ یعنی مایل نیست، لذا حضرت تفصیل داد.

روایت چهارم این باب که مرحوم کلینی^۱ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» هست، «قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَتَى امْرَأَةً مَرَّةً وَاحِدَةً ثُمَّ أَخَذَ عَنْهَا فَلَا خِيَارَ لَهَا»^۲؛ او مشکل روانی دارد مشکل بدنی ندارد، او گرفتار سحر یا عامل دیگر است. آنهایی که «يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ» یک کاری کردند که او نمی‌تواند، اصلاً این عنن نیست.

این روایت را مرحوم صدوق^۳ و همچنین مرحوم شیخ طوسی^۴ (رضوان الله علیهم أجمعین) هر سه مشایخ نقل کردند.

روایت پنجم این باب که مرحوم شیخ طوسی «بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» نقل می‌کند: «قَالَ: الْعَيْنُ يُتَرَبَّصُ بِهِ سَنَةً»؛ معلوم می‌شود که او مشکل عنن دارد و این هم یک مرض است. «ثُمَّ إِنْ شَاءَتْ امْرَأَتُهُ تَزَوَّجَتْ»؛ یکسال صبر بکند نظیر «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ». درست است که هر چهارماه یکبار حق اوست. خدا مرحوم آیت الله بروجردی (رضوان الله علیه) غریق رحمت کند! یک تفسیر لطیفی در این «أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ»^۵ دارد؛ می‌فرمایند اینکه چهارماه یکبار، نه یعنی سر هر چهارماه یکبار! معنای «أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» این نیست که هر چهارماه یکبار! معنای آن این است که در هیچ

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۱۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۰.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۵۱.

۴. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۴۳۰.

۵. سوره بقره، آیه ۲۲۶.

چهارماهی این محدوده خالی نباشد از آمیزش؛ اگر کسی از روز اول تا پایان ماه چهارم آمیزش نکرد، روز بعد واجب است، شب بعد واجب است، چرا؟ چون بیش از چهارماه نمی‌شود. اگر روز بعد آمیزش نکرد، «إِلا و لابد» روز دیگر واجب است، چون چهارماه شده است؛ یک چهارماه از اول است تا آن پایان چهارماه و اگر آن روز عمل نکرد، فردا می‌شود یک چهارماه دیگر، چون از روز دوم تا فردا می‌شود چهارماه و اگر روز دوم انجام نداد، روز سوم انجام باید بدهد، برای اینکه از روز سوم تا پس‌فردا می‌شود چهارماه و اگر پس‌فردا انجام نداد، پسین‌فردا باید انجام بدهد، برای اینکه از روز چهارم تا پسین‌فردا می‌شود چهارماه؛ نه اینکه هر چهار ماه یک بار واجب است! اصلاً نباید فاصله بشود چهارماه ترک آمیزش. آن وقت هر شب یا هر روز دارد معصیت می‌کند، نه اینکه یکبار معصیت کرده است. این طور نیست که هر چهارماه یک بار واجب باشد تا بگوییم او یکبار معصیت کرده، خیر! او هر روز دارد معصیت می‌کند.

غرض این است که این حق مسلم اوست، در این صورت فرمود می‌تواند و اگر نه که صبر کند. «ثُمَّ إِنْ شَاءَتْ امْرَأَتُهُ تَزَوَّجَتْ»؛ یعنی می‌رود همسر دیگر می‌گیرد، «وَإِنْ شَاءَتْ أَقَامَتْ».^۱

روایت ششم این باب را که مرحوم شیخ طوسی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ» نقل می‌کند این است که «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ امْرَأَةٍ ابْتُلِيَ زَوْجُهَا فَلَا يَقْدِرُ عَلَى الْجِمَاعِ أَبَدًا أَوْ تُفَارِقُهُ قَالَ نَعَمْ». در سؤال قیدی أخذ شد که دیگر حضرت نفرماید یکسال صبر بکند تا آزمایش بشود و درمان بشود و مانند آن، گفت

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۱.

اصلاً او توان این کار را ندارد، موضوع را محرز گرفته است، فرمود: «نَعَمْ إِنْ شَاءَتْ»^۱ اگر چنانچه کلمه «ابتلا» را

شما در نظر بگیرید، معلوم می‌شود مشکل بدنی دارد؛ آن مشکل روانی و مانند آن را شاید شامل نشود.

روایت هفت این باب که باز مرحوم شیخ طوسی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ» نقل کرد این است که

«إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ وَهُوَ لَا يَقْدِرُ عَلَى النَّسَاءِ أَجَلَ سَنَةٍ»، چون احراز نکردند که بیماری او ابدی است و

درمان‌پذیر نیست. «حَتَّى يُعَالِجَ نَفْسَهُ»^۲ این معلوم می‌شود علاج‌پذیر است؛ نظیر «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى

مَيْسَرَةٍ».

روایت هشت این باب این است: «أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ إِذَا زَوَّجَ الرَّجُلُ امْرَأَةً فَوَقَعَ عَلَيْهَا ثُمَّ أَعْرَضَ

عَنْهَا»؛ یعنی بی‌میل شد، او مشکل روانی پیدا کرد. این که در کتاب لغت آمده، تقسیم است نه تجميع! نه یعنی عن

آن است که از نظر بدنی نتواند آمیزش کند و از نظر روانی راغب نباشد! این «واو» واو تقسیم است، در کلمات فقها

هم متفرقه آمده است، منشأ آن این نصوص است - که اینها را محدثین ما این را در باب عن نقل کردند این است

- اگر بی‌رغبت است نسبت به این، هیچ گرایش جنسی ندارد، این یک عن روانی است. «ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا فَلَيْسَ

لَهَا الْخِيَارُ لِتَصْبِرَ»؛ او باید صبر کند. «فَقَدْ ابْتُلِيَتْ»؛ نظیر بیماری‌های دیگر، منتها این بیماری روانی است. «وَلَيْسَ

لِأُمَّهَاتِ الْأَوْلَادِ وَلَا لِأَلْمَاءِ مَا لَمْ يَمْسَسْهَا مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً خِيَارُ»^۳ ذیل این روایت مربوط به أم ولد و مانند

اوست.

پرسش: «ابْتُلِيَتْ»؛ یعنی زن مبتلا شد، از این بر نمی‌آید که مرد مبتلا شده است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

پاسخ: نه! مبتلا به چنین مردی است؛ مبتلا به یک رفیق بدی است، مبتلا به همسر بدی است، مبتلا به پسر بدی است. این بلواست آزمایش الهی است. ابتلا به معنای مرض نیست، ابتلا یعنی امتحان. افرادی که بیمارند مبتلا به مرض‌اند، افرادی که سالم‌اند مبتلا به سلامت‌اند. مبتلا یعنی ممتحن. در بخش میانی سوره مبارکه «فجر» را ملاحظه فرمایید؛ فرمود: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾^۱؛ بعضی‌ها مبتلا به ثروت‌اند، مبتلا به سلامت‌اند، ما کسی را احترام نکردیم؛ فعلاً این آقا مالی دارد یا قدرتی دارد یا صحتی دارد، او مبتلا به ثروت است، او مبتلا به سلامت است. ﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾^۲؛ نه آن کرامت است و نه این اهانت، او مبتلا به ثروت است این شخص مبتلا به فقر است، او مبتلا به سلامت است این شخص مبتلا به مرض است. مبتلا یعنی ممتحن. کرامت، پاداش اینها مربوط به قیامت است ما این‌جا سفره کرامت بی‌جا برای کسی پهن نکردیم، به هر کسی چیزی دادیم امتحان کردیم؛ بعضی‌ها مبتلا به سلامت‌اند، بعضی‌ها مبتلا به مرض. فرمود او مبتلا شد به یک همسری.

در روایت نه این باب که باز به اسناد مرحوم شیخ طوسی از وجود مبارک امام صادق «عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» نقل کرد، «أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ يُؤَخَّرُ الْعَيْنُ سَنَةً مِنْ يَوْمِ تَرْافِعُهُ امْرَأَتُهُ»؛ این معلوم می‌شود که همسرش به محکمه مراجعه کرد که شوهرم عین است. آن وقت حضرت فرمود به اینکه محکمه یکسال مهلت می‌دهد بررسی می‌کند آزمایش می‌کند درمان می‌شود یا نه؟! «فَإِنْ خَلَصَ إِلَيْهَا وَإِلَّا فُرِّقَ» محکمه «بَيْنَهُمَا فَإِنْ رَضِيَتْ أَنْ تُقِيمَ مَعَهُ

۱. سوره فجر، آیه ۱۵.

۲. سوره فجر، آیه ۱۶ و ۱۷.

ثُمَّ طَلَبَتْ الْخِيَارَ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَدْ سَقَطَ الْخِيَارُ وَ لَا خِيَارَ لَهَا»^۱ چون خیار فوری است و رضای بعد از سقوط دیگر خیار جدید نمی آورد.

روایت ده این باب که مرحوم صدوق نقل کرد این است که «رُویَ أَنَّهُ مَتَى أَقَامَتِ الْمَرْأَةُ مَعَ زَوْجِهَا بَعْدَ مَا عَلِمَتْ أَنَّهُ عِنِّي وَ رَضِيَتْ بِهِ»، این معلوم می شود که رضای به آن عیب است و خیار نمی آورد «لَمْ يَكُنْ لَهَا خِيَارٌ بَعْدَ الرِّضَا»^۲.

در کتاب المقنع^۳ فتوای مرحوم صدوق این است که این یکسال مهلت دارد برای آزمون؛ مانند سایر نصوص است.

روایت دوازده این باب که در قُرب الإسناد هست، اینکه وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) «كَانَ يَقْضِي فِي الْعَيْنِ أَنَّهُ يُوجَلُّ سَنَةً مِنْ يَوْمِ تَرَاغُعِهِ الْمَرْأَةَ»^۴ این روایت نظیر بعضی از روایات گذشته است.

روایت سیزده این باب که «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» نقل شده است این است که «سَأَلْتُهُ عَنْ عَيْنٍ دَلَّسَ نَفْسَهُ لِمَرْأَةٍ مَا حَالُهُ قَالَ عَلَيْهِ الْمَهْرُ وَ يُفَرَّقُ بَيْنَهُمَا إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ لَا يَأْتِي النِّسَاءَ»^۵ این روایت حرف جدیدی ندارد. اما آن بعضی از نصوص، صحیح هم هست مطلق هم هست؛ این طور نیست که اگر کسی به «لا ضرر» تمسک کرد و خیار فسخ را از راه «لا ضرر» تمسک کرد، فوراً بتواند؛ این نظیر ﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ﴾^۶ است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۲.

۳. المقنع، ص ۱۰۳.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۲.

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۲.

«فتحصل» که عنن دو قسم است، نه اینکه هر دو قید یکجا باید جمع باشد تا صاحب جواهر بگوید «واضحة الفساد» و نظر لغویون هم تقسیم است نه تجميع! بیماری یا گاهی بیماری بدنی است یا گاهی بیماری روانی، در بیماری روانی که حکم بیماری بدنی را دارد، آن هم ائمه (علیهم السلام) حکم عنن را بار کردند.

«و الحمد لله رب العالمین»